بسمه تعالی

سلسله نشست‌های «بایسته‌های رجال پژوهی»

استاد سید علیرضا حسینی شیرازی

مرکز تخصصی علوم حدیث حوزه علمیه ـ قم

۳ بهمن ۱۳۹۴

جلسه اول:«نگاه راهبردی اهل بیت به حفظ و انتقال میراث حدیث شیعه»

مقدمه:

به پدیده حدیث که امروز به دست ما رسیده و ما از آن برای کشف معارف دینی بهره می بریم، دو نگرش می تواند وجود داشته باشد :

نگاه اول:«صرف انتقال بدون مدیریت روشمند»: این پدیده بدون اینکه از یک مدیریت روشمند و برخوردار از هدف ازجانب اهل بیت برخوردار باشد به تناسب نیازهای روز ، معارفی در اختیار شیعیان قرار داده شده و شیعیان هر مقدارش را که توانسته اند ثبت و ضبط کرده اند و هر مقدارش را که توانسته اند به نسلهای آینده انتقال داده اند بدون اینکه هیچ برنامه ریزی شده باشد. طبیعتا نیازهای روزمرده و تلاشهای خود راوی ها دو عنصر اساسی در انتقال آموزه های دینی از جانب معصوم ع در یک عرصه و انتقال این مجموعه به نسلهای پسینی که من و شما هستیم عرصه دیگر می‌باشد. این یک نگاه است که در فرایند اعتبار سنجی تاثیرات بسزایی خواهد داشت.

نگاه دوم:«انتقال برنامه ریزی شده و روشمند»:نگاه بعد این است که برخلاف تصور اول حد اقل ما در سه عرصه با یک مدیریت از جانب نهاد امامت روبرو هستیم

۱- در عرصه چگونگی نشر آموزه های دینی در بستر شیعی: معصوم ع با توجه به واقعیتها-که آنها را برخواهیم شمرد- و بایسته های موجود در جامعه شیعی،معارف را به شیعیان عرضه کرده و در اختیار آنها قرار می دادند

۲- چگونگی استفاده از این مجموعه معارف در عصر حضور معصوم ع : یعنی مثلا محمد بن مسلم یا زراره چگونگی این معارف را تلقی و در مرحله دیگر از آن بهره برداری می کند که این با مدیریت اهل بیت صورت گرفته است.
۳- انتقال این مجموعه به نسلهای آینده (شاید این عنصر سوم برای ما مهمترین عنصر باشد که خواهیم دید چگونگی اعتبار سنجی و تعامل میراث حدیث شیعه را رقم می زند)

آنچه که ما به دنبال آن هستیم اشاره به سرفصلهایی است که این حقیقت را به اثبات می رساند که ما با یک مدیریت هوشمند در این عرصه های سه گانه روبرو هستیم و پیامد این مدیریت ، گونه ای خاص از اعتبار سنجی است که متاسفانه امروزه از آن نوع اعتبار سنجی بی بهره هستیم.

همه ما در فرایندی دستیابی به احکام و آموزه های دینی با واقعیتی و پدیده ای به عنوان اعتبار سنجی احادیث روبرو هستیم که بر اساس آن احادیث را معتبر می شماریم و بر اساس آن آموزه استخراج می کنیم و یا احادیث را نامعتبر شمرده و کنار می گذاریم.آنچه امروز به عنوان یک شیوه تعامل با اعتبار سنجی روایات روبرو هستیم بنده در لسان خودم نام ان را راوی محوری می گذارم یعنی بیشتر بر اساس ویژگیهای راویان که طبیعتا در منابع یا نگاشته های شیعه نهفته است به اعتبار سنجی روایات می پردازیم و اگر حکم به اعتبار یک روایت می کنیم به اعتبار این است که روایان آن توثیق شده اند خواه از صحت مذهب برخوردار باشند یا خیر. و اگر به عدم اعتبار یک حدیث یا عدم توانمندی یک حدیث برای انتقال آموزه های دینی حکم می کنیم به اعتبار ندادن راویانی است که تضعیف شده اند یا شناخته نشده اند. محور اعتبار سنجی در حوزه های دینی و دانشگاه ها(با تخریب گری بیشتر) بر اساس شناخت ویژگیهای راویان است.

در تعریف حقیقت اعتبار سنجی بدون اینکه دنبال حد و رسم منطقی باشیم می توان گفت:در اعتبار سنجی عملا این کار را می کنیم :

«به قواعدی که آن قواعد را در فرایند اعتبار و عدم اعتبار احادیث پذیرفتیم حاکمیت می بخشیم و با حاکمیت بخشیدن به این قواعد برخی از روایات را وارد گردونه اعتبار می کنیم و بخشی از روایات را از گردون اعتبار خارج می کنیم».

مهمترین این عوامل در حال حاضر شناخت ویژگیهای راویان است اما شاید بتوان به گونه دیگر این کار را انجام داد به طوری که تا حدودی ما را به درنگ در درستی این روش وادارد.اگر به مجموعه ای از روایاتی

که کنار گذاشته شده یا پذیرفته شده است نگاه کنیم که آیا مربوط به موضوع یا محتوای خاصی هستند یا نه؟ در عرصه روایات فقهی کدام دسته از روایات را می پذیریم و کدام دسته از روایات را کنار می گذاریم یا در عرصه معارف کلامی بر اساس رویکرد اعتبار سنجی کدام دسته از روایات را می پذیریم و کدام دسته را نمی پذیریم؟

در اعتبار سنجی به سه نکته باید توجه کنیم که معمولا مورد غفلت است:

۱- کدام مجموعه یا مجموعه ها در تعامل با احادیث پذیرفته می شوند[۱]: به کلامی یا فقهی بودن توجه کنیم
۲- دلیل پذیرش: مهمترین دلیل ما
۳- چگونگی تعامل با راویان این مجموعه ها: وقتی ما سراغ تاریخ حدیث شیعه می رویم بر خلاف رویه ما می بینیم که حتی در عصر حضور، مهمترین عامل در تعامل با روایات –چه در عرصه پذیرش چه در عرصه نقد- قبل از در نظر داشتن شخصیت روایی راوی ، نقد محتوایی روایات است؛ (به طوری که) بر پایه برخی از داده های حدیثی، حتی تحلیلی که از شخصیت راوی به دست می دهید یا به دست می آورید، تابع نقد محتوایی است[۲] .

لذا در تعامل با میراث حدیثی و داده های کتابهای رجالی این سه نکته خیلی مهم است که ما در عرصه پذیرش یا نقد کدام دسته از آموزه ها را می پذیریم و کدام دسته از آموزه ها را کنار می گذاریم و به چه دلیل می پذیریم و به چه دلیل کنار می گذاریم و چگونه با راویان اینها تعامل می کنیم.

توضیح مطلب: اگر از ما –قبل از ورود به مرکز تخصصی حدیث که با فضای اعتبار سنجی در حوزه آشنا بوده ایم–سوال کنند: مهمترین ویژگی راواین ضعیف چیست؟ بی تردید برای بسیاری از ما پدیده ای به نام

---

[۱] .ما تقریبا الان این کار را نمی کنیم بلکه بر اساس ویژگیهای راویان حکم به اعتبار یا عدم اعتبار سند می کنیم و توجه نمی کنیم که ایا فقهی هستند یا کلامی و حتی تقسیم بندی نمی کنیم که موارد یا اموزه های فقهی که کنار گذاشته می شوند کدام دسته هستند.

[۲] .رفقایی که با ما درس مبانی جرح و تعدیل داشتند یادشان است که ما در فرایند بحث به حدیثی از وجود مبارك امام باقر ع در باب الکتمان کافی اشاره کردیم که حدیثی بسیار صحیح السند است:الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج‏۲ ؛ ص۲۲۳: عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ وَ اللَّهِ إِنَّ أَحَبَّ أَصْحَابِي إِلَيَّ أَوْرَعُهُمْ وَ أَفْقَهُهُمْ وَ أَكْتَمُهُمْ لِحَدِيثِنَا وَ إِنَّ أَسْوَأَهُمْ عِنْدِي حَالًا وَ أَمْقَتَهُمْ لَلَّذِي إِذَا سَمِعَ الْحَدِيثَ يُنْسَبُ إِلَيْنَا وَ يُرْوَى عَنَّا فَلَمْ يَقْبَلْهُ اشْمَأَزَّ مِنْهُ وَ جَحَدَهُ وَ كَفَّرَ مَنْ دَانَ بِهِ وَ هُوَ لَا يَدْرِي لَعَلَّ الْحَدِيثَ مِنْ عِنْدِنَا خَرَجَ وَ إِلَيْنَا أُسْنِدَ فَيَكُونُ بِذَلِكَ خَارِجاً عَنْ وَلَايَتِنَا. : امام باقر ع اورع اصحاب را کسی می داند که : حدیث را می شنود –حدیثی که دربردارنده آموزه دینی است– از محتوای حدیث اشمئزاز پیدا می کند و نمی پذیرد و انکار می کند و در مرحله چهارم حکم به کافر بودن کسی می کند که این حدیث را نشر می دهد یا آن را باور می کند

دروغگویی و کذب جلوه گر می شود .حتی سیدنا الاستاذ[1] در بحث اکثار وقتی می خواهند به این نکته اشاره کنند که اکثار ملازم با مراوده شاگرد با استاد است و این مراوده شناخت حتمی شاگرد از استاد را در پی دارد که یا او را به دروغگویی و وضع می شناسد یا به راستگویی و امانتداری. یعنی حتی در ذهن برترین رجال پژوهان ما مهمترین عامل تضعیفات رجالی دروغگویی است.ایا واقعا وقتی به سراغ کتب رجالی می روید چنین است؟ لذا نکته سوم که بیان شد چگونگی تعامل با راویان این مجموعه است :اگر دروغگویی راوی یا وضاع بودن او برای ما ثابت شود در رویکرد طبیعی تعامل ما با راویان را برای ما مشکل می کند

نکته مهمی که بسیار مهم است و کمتر مورد توجه قرار گرفته ،میزان واقع نمایی داوریهای رجالیان است: پدیده ای در ذهن ما رسوخ کرده که به خودمان جرات مخالفت با داوریهای رجالیون-توثیق و تضعیفی که در کتب رجالی آمده است- را نمی دهیم ؛ البته مراد جرات علمی همراه با بازخوانی علمی روشهاست.

نمونه: مرحوم ابن ولید در نگاه مرحوم نجاشی خیلی ارزشمند است و توصیفات عجیبی در خصوص او می اورد و او را در بلندای علم و فقاهت و حدیث شناسی قرار می دهد اما آیا تمام دیدگاههای اعتبار سنجی او را می پذیرد؟ خیر. در رجال نجاشی در ترجمه محمد بن عیسی بن عبید به لحاظ نفوذ دیدگاه ابن ولید حتی در حوزه بغداد و در هم شاگردی و هم طبقه نجاشی یعنی شیخ طوسی، در حدود نیم صفحه مرحوم نجاشی تلاش می کند تا نادرستی نظر ابن ولید را اثبات کرده و دیدگاه خود را به کرسی بنشانند. پس روحیه ای در دانشمندان رجالی ما وجود داشته که راجع به میزان واقعیت نمایی داوریهای رجالیان پیشین ، تجدید نظر و بازخوانی می کردند به طوری مرحوم نجاشی گاه با داوریهای موجود در یک حوزه علمی به ستیز علمی بر می خیزد مثلا در ترجمه محمد بن اورمه اتهام غالی بودن را که از جانب قمیها به او زده شده بود نمی پذیرد و صریحا این اتهام را رد می کند و دلیل ارائه می کند.

[1].استاد حجت الاسلام و المسلمین سید محمد جواد شبیری زنجانی

اصل بحث:

سوال[1]: مهمترین ویژگی مشترک میان راویان توثیق شده و تضعیف شده چیست؟

جواب:وقتی سراغ کتابهای رجالی شیعه[2] می رویم ، متوجه می شویم، ویژگی مشترک در رجال شیعه این است که فقط یک گروه مورد توثیق و تضعیف قرار می گیرند و آنها کسانی هستند که دارای یک مکتوب و نگاشته حدیثی باشند. در تمام کتب رجالی شیعه این نمود دارد. در یک تقسیم بندی کلی اگر شش کتاب رجالی را تقسیم کنیم: طبقات نگاری و فهرست نگاری و پراکنده نگاری و نگارش بر پایه جرح و تعدیل. کتاب رجال شیخ طوسی و رجال برقی بر پایه طبقات نگاری هستند.در ۱۳ باب رجال شیخ طوسی، در میان اصحاب پیامبر ص تا امام سجاد ع با آنکه افرادی راستگو و امانتدار و نیز دروغگو و وضاع که سعی در نشر اکاذیب داشته باشد قطعا داریم افرادی مثل ابوسفیان و زید بن وهب راسبی هستند اما این نکته چشمگیر است که از ابتدای اصحاب پیامبر ص تا انتهای اصحاب امام سجاد ع نه یک بار کاربرد واژه ثقه و نه یک بار کاربرد واژه ضعیف را نخواهید دید. چرا از ابتدای اصحاب امام باقر ع واژه ثقه و ضعیف خودنمایی می کنند؟ آیا این امر تصادفی است.در مجموعه رجال شیخ طوسی ره از مجموعه ۵۰۰۰ راوی که آمده فقط ۱۰/۳۳ درصد راویان را توصیف شده می بینید. اگر این تعداد را بیرون بکشید و ۷۲ در صد همه صاحب کتاب هستند و ۲۸ درصد دیگر یا ردپایی از انها نداریم یا اگر داریم مثلا گفته اند: «شَهِدَ اُحدا» یا «شَهِدَ بَدراً».

بررسی کتب از حیث بیان صاحبان کتب:

در کتاب رجال برقی که طبقات نگاری و از منابع کتاب رجال شیخ طوسی است، فقط دو بار[3] کابرد واژه ثقه را می بینیم چرا که طبقات نگاری است و اصلا بنای بر توثیق و تضعیف ندارد؛ و در هر دو مورد برقی، بر خلاف رویه کتاب، توثیق و تضعیف صورت داده و تصریح می کند که ایندو صاحب کتاب هستند.

در دو کتاب فهرست نجاشی و فهرست شیخ طوسی مطلب مذکور بسیار روشن است چون موضوع این دو کتاب صاحبان کتاب هستند. تمام توصیف شدگان در این کتابها صاحبان کتاب هستند. البته ممکن است به

[1] .این سوال وجواب دستمایه بحث بعدی یعنی مفهوم توثیق و تضعیف هم خواهد بود.

[2] .کتابهای ۶گانه نخستین شیعه مراد است و کار به کتبی که بعدا نگاشته شده اند نداریم.

[3] ترجمه عبیدالله بن علی الحلبی(رجال برقی ص ۲۱: ثقه صحیح له کتاب) و ترجمه فضیل بن محمد بن راشد(رجال برقی ص ۳۴: به کتاب ثقه)

ندرت افرادی مثل عبدالرحمن بن ابی عبدالله البصری را ببینید که در کتب رجالی شیعه آمده اند و توثیق و یا تضعیف هم شده اند اما کتاب به آنها نسبت داده نشده است این گونه راواین نقض عرایض بنده محسوب نمی شود زیرا اولا تعدادشان محدود است ثانیا اینها راویان بی واسطه امام هستند که حجم عظیمی از روایات را به نسلهای بعد انتقال داده اند و از نظر شخصیتی و هویتی شخصیتی مثل راویان صاحب اثر دارند. بله اثرشان (کتابشان) به نسلهای بعد انتقال نیافته اما یک مجموعه ای از روایات که می تواند نشانگر شخصیت آنها به عنوان راویان ثقه یا ضعیف باشد را به آینده انتقال داده اند و تعداد آنها بسیار کم است مثلا در کتاب نجاشی غیر از عبدالله بن ابی عبدالله البصری که عمده روایاتش از امام صادق ع می باشد شاید راوی دیگری نداشته باشیم.

کتاب رجال ابن غضائری که بسیار کم در ان راوی وجود دارد –و در یک نگرش به کتاب الضعفاء معروف است و ما در بررسی تحقیقی ثابت کردیم که این گونه نیست– تمام راویان شناخته شده آن صاحب اثر هستند یعنی یا خود اثر دارند یا مثل ابان بن ابی عیاش ساختن یک اثر به انها نسبت داده شده است و با حیثیت صاحب اثر بودن گره می خورد.

از این بررسی کوتاه روشن می شود که جهت گیری توثیق و تضعیف در نگاشته های رجالی شیعه به سمت و سوی صاحبان آثار است.

اگر این سوال را مورد توجه قرار دهید که : آیا امثال اسماعیل بن مرار و احمد بن محمد بن حسن بن ولید با این همه روایت یا محمد بن اسماعیل نیشابوری استاد مرحوم کلینی و تنها واسطه او تا فضل بن شاذان یا احمد بن محمد بن یحیی العطار راوی نیستند؟ اگر اینها راوی هستند پس چرا رجالیون به داوری آنها نپرداخته اند؟ ایا این کم کاری بوده یا دلیلی محکم و استوار پشت این قضیه وجود دارد؟ پاسخ این سوال به یک بازخوانی تاریخی نیاز دارد که آن بازخوانی تاریخی نگاه راهبردی ائمه اطهار ع یعنی مدیریت هدفدار در انتقال احادیث شیعه را اثبات می کند.

مدیر یک مجموعه مثل مجموعه حدیث، بر اساس نیازها و ضرورتهای مجموعه برنامه ریزی کرده و حتی برخی کارها را به معاونین تحت نظر خود تفویض می کنند.(در مورد ائمه اطهار چطور؟) اگر بخواهیم تحلیل درستی از چگونگی و چرایی عرضه آموزه های دینی به شیعیان در عصر حضور و چگونگی دریافت این آموزه ها و کیفیت انتقال این آموزه ها به نسلهای اینده داشته باشیم ناچاریم شرایط عصر حضور را

خیلی سریع بررسی کنیم.تدوین میراث حدیثی شیعه و انتقال آن در قالب مکتوبات از چه زمانی شروع شد؟ با بررسی این مطلب در کتبی مثل فهرست نجاشی از همان عنوان الف که وارد می شوید متوجه می شوید که از زمان امام باقر ع حضور گسترده نگاشته های حدیثی ما پررنگ می شود. عبیدالله بن علی الحلبی قطعا هم طبقه با زراره است[1] . ابراهیم بن نعیم ابوالصلاح الکنانی و محمد بن مسلم از اصحاب امام باقر ع است.

شرایط فرهنگی عصر امام باقر ع چیست و چه اقتضاءاتی دارد[2]؟

در روایتهایی که از امام باقر ع به دست ما رسیده یک نکته کلی به صورت فراوان وجود دارد و آن ترسیم بحرانهای موجود در درون جامعه شیعی است. این را مکرر از لسان امام باقر ع می بینیم که:«ما در نقطه شروع حرکتم با چه موانعی در جامعه ایمانی روبرو هستم[3]». برخی از موانع را وجود مبارک امام صادق ع وقتی برای برخی از راویان، معارف دینی را عرضه می کنند مشاهده می کنیم. روایتی صحیح السند را مرحوم کلینی در باب دعائم الاسلام کافی می آورند[4]:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ[5] عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عِيسَى بْنِ السَّرِيِّ أَبِي الْيَسَعِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَخْبِرْنِي بِدَعَائِمِ الْإِسْلَامِ الَّتِي لَا يَسَعُ أَحَداً التَّقْصِيرُ عَنْ مَعْرِفَةِ شَيْءٍ مِنْهَا الَّذِي مَنْ قَصَّرَ عَنْ مَعْرِفَةِ شَيْءٍ مِنْهَا فَسَدَ دِينُهُ وَ لَمْ يَقْبَلِ [اللَّهُ] مِنْهُ عَمَلَهُ وَ مَنْ عَرَفَهَا وَ عَمِلَ بِهَا صَلَحَ لَهُ دِينُهُ ..... قَالَ ثُمَّ سَكَتَ ثُمَّ قَالَ أَزِيدُكَ فَقَالَ لَهُ حَكَمٌ الْأَعْوَرُ نَعَمْ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ ثُمَّ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ كَانَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ أَبَا جَعْفَرٍ وَ كَانَتِ الشِّيعَةُ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ أَبُو جَعْفَرٍ وَ هُمْ لَا يَعْرِفُونَ مَنَاسِكَ حَجِّهِمْ وَ حَلَالَهُمْ وَ حَرَامَهُمْ حَتَّى كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ فَفَتَحَ لَهُمْ وَ بَيَّنَ لَهُمْ مَنَاسِكَ حَجِّهِمْ وَ حَلَالَهُمْ وَ حَرَامَهُمْ حَتَّى صَارَ النَّاسُ يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا كَانُوا يَحْتَاجُونَ إِلَى النَّاسِ وَ هَكَذَا يَكُونُ الْأَمْرُ- وَ الْأَرْضُ لَا تَكُونُ إِلَّا بِإِمَامٍ وَ مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً وَ أَحْوَجُ مَا تَكُونُ إِلَى مَا أَنْتَ عَلَيْهِ إِذْ بَلَغَتْ نَفْسُكَ هَذِهِ وَ أَهْوَى بِيَدِهِ إِلَى حَلْقِهِ وَ انْقَطَعَتْ عَنْكَ الدُّنْيَا تَقُولُ لَقَدْ كُنْتُ عَلَى أَمْرٍ حَسَنٍ «۱».

---

[1] در تعلیقه کافی این را به صورت مفصل بحث کرده ایم.

[2] .نکته ای که ما معمولا در مباحث اعتبار سنجی و خاصتا رجال پژوهی از آن غفلت می کنیم تاثیر داده های غیر رجالی در تاریخ حدیث است و گمان می کنیم که همیشه باید برای داده های رجالی در کتب رجالی بگردیم، در حالیکه بسیاری از متون حدیثی ما می توانند در مباحث اعتبار سنجی راهگشا باشند یا داده های مستقیم اعتبار سنجی در تحلیل شخصیت راویان در اختیار ما بگذارند. لذا برخی از شواهدی که ما در اینجا می آوریم ممکن است برای کسانی که تازه با این مباحث آشنا می شود قدری غریب جلوه کنند

[3] .استاد: تعبیر از بنده و مضمون از کلام امام ع است.

[4] .موضوع روایت این است که در عصر ائمه اطهار ع برخی از اصحاب مجموعه باورهای دینی خود را به ائمه اطهار عرضه می کردند تا ائمه ع آنها را تصحیح یا تایید کنند

[5] .احمد بن محمد از مشایخ محمد بن یحیی در کافی قطعا احمد بن محمد بن عیسی اشعری است. باقی سند هم همه توثیق صریح دارند

امروز ما در تاریخ حدیث اینگونه تلقی کرده ایم که عمر بن عبدالعزیز آمد و منع تدوین را برداشت و همه مشغول کتابت حدیث شدند و یک فضای باز فرهنگی ایجاد شد. اما در این روایت عیسی بن سری، معارف دینی را عرضه می کند و از امام صادق ع بیان می خواهد. امام ع بیانی دارند تا می رسند به تشریح وضعیت فرهنگی جامعه شیعه در عصر امام باقر ع[1]: می فرمایند پدرم با یک جامعه کاملا ناآشنا با فرهنگ شیعی روبرو بودند مناسک حج و حلال و حرام خود را نمی شناختند تا اینکه امام باقر ع برای آنها روشن نمود.

در این زمان موطن جغرافیایی شیعیان کوفه است و امام در مدینه است یعنی عمده مخاطبان امام از ایشان دور هستند و مقدار قابل توجهی از ملاقاتهای اصحاب ما در سفر حج بوده است و در این محدوده آموزه هایی را می گرفتند مثل این هشام بن حکم می گوید حضرت را در منا دیدم پانصد سوال کلامی کردم.

در این روایت دو بازه زمانی تصویر شده است یکی بازه فقر فرهنگی و یکی بازه دگرگون شدن–حتی صار الناس یحتاجون الیهم...–حال سوال این است که این دگرگونی فرهنگی چگونه محقق شد؟ اگر این یک معجزه بود که قدرت معجزه حضرت امیر هم خیلی بالا بود اما چرا نشد! چه اتفاقی در بستر جامعه شیعی افتاد که وضعیت فرهنگی جامعه دگرگون شد و چه تمهیداتی را از جانب امام می طلبید که این اتفاق بیافتد. این دقیقا یک کار فرهنگی بود که ما از ان تعبیر می کنیم به مدیریت فرهنگی نهاد امامت. اگر شما به جای امام ع بودید و ٤ پدیده آزار دهنده مخاطبان شما را تهدید می کرد چه می کردید؟

پدیده های آزار دهنده در زمان امام باقر ع :

این چهار پدیده عبارتند از:

١- مجاورت جامعه شیعی با جریان فرهنگی بسیار قوی اعتزال که از عصر امام علی ع در قالب اعتزال سیاسی رخ نمود و بعد آرام آرام در قالب اعتزال کلامی آمد. لذا می بینید این قضیه آنقدر قوی است که بعد از اینکه هشام بن سالم و محمد بن علی نعمان سراغ عبدالله بن افطح می روند و عبدالله بن افطح از آزمون موفق بیرون نمی آید بیرون آمده و می گویند ما در کوچه های مدینه گریه می کردیم و میگفتیم کجا برویم و به چه کسی بپیوندیم؟ یکی از گروههایی که می گویند به آنها بپیوندیم الی المعتزله است.
٢- مجاورت فرهنگی شیعه با اهل حدیث

[1] .حتما برای مطالعه مجدد و بررسی عرائض بنده خطبه ذی قار امیر المومنین ع را که مرحوم کلینی ره در کافی آورده اند بخوانید(کافی ط الاسلامیه ج٨ ص ٣٨٦) و خطبه بلند دیگری دارند که امام ع در آن خطبه به ٣٠ انحرافی که در دین ایجاد شده اشاره می کنند(کافی ط الاسلامیه ج٨ ص ٥٨)

۳- مجاورت فرهنگی شیعه با اهل رأی

٤- بُعد جغرافیایی: به طوری که نه شما همیشه در اختیار مخاطبانتان هستند و نه مخاطبان همیشه نزدیک شما

این سه زیر گروه جامعه فرهنگی عامه مخصوصا اهل رای؛ به علاوه این بعد جغرافیایی ؛ حال چگونه این فرهنگ انتقال داده شود و مهمترین ابزار انتقال فرهنگ چیست نه فضای مجازی است نه کتابهایی است که یک شبه بخواهید با سرعت فراوان به کوفه رساند؟ اینها نیست. خطابه و منبری که امام نمی تواند برود را چه کسی باید برود؟کادر سازی مهمترین عامل تزریق فرهنگ است.

مویدات روایی مهمترین عامل تزریق فرهنگی:

در تایید این نکته از سه حدیث استفاده می کنیم:

۱- روایتی را حمیری[۱] در قرب الاسناد می آورد:وَ عَنْهُ قَالَ: وَ حَدَّثَنَا مَسْعَدَةُ بْنُ صَدَقَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ آبَائِهِ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ:«فِي كُلِ خَلَفٍ مِنْ أُمَّتِي عَدْلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، يَنْفِي عَنْ هَذَا الدِّينِ تَحْرِيفَ الْغَالِينَ، وَ انْتِحَالَ الْمُبْطِلِينَ، وَ تَأْوِيلَ الْجُهَّالِ. وَ إِنَّ أَئِمَّتَكُمْ وَفْدُكُمْ إِلَى اللَّهِ، فَانْظُرُوا مَنْ تُوْفِدُونَ فِي دِينِكُمْ وَ صَلَاتِكُمْ[۲]»

این سه کارکرد را پیامبر ص راجع به ائمه در آینده بیان کرده است: ینفی تحریف الغالین و انتحال المبطلین و تاویل الجهال. حال همین مطلب را در کتب رجالی بررسی کنیم:

۲- در گزارشی از کشی امام صادق ع به توصیف چهار راوی شیعی-زراره و محمد بن مسلم و ابوبصیر و برید- پرداخته است:

«....إنه ذکر أقواما کان أبی (ع) ائتمنهم علی حلال الله و حرامه و کانوا عیبة علمه و كذلک الیوم هم عندی هم مستودع سری أصحاب أبی (ع) حقا إذا أراد الله بأهل الأرض سوءا صرف بهم عنهم السوء هم نجوم شیعتی أحیاء و أمواتا یُحیون ذکرَ أبی (علیه السلام) بهم یَکشِف الله کلَ بدعة یَنفون عن هذا الدین انتحال المبطلین و تأول الغالین ثم بکی فقلت من هم؟ فقال من علیهم صلوات الله و

---

[۱] ما دو حمیری داریم یکی عبدالله بن جعفرحمیری و یکی محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری که عبدالله بن جعفر حمیری تقریبا در طبقه مشایخ مرحوم کلینی است و مرحوم کلینی در باب موالید و وفیات کتاب الحجه از ایشان روایات متعددی می آورد و کتاب او قرب الاسناد است که در دسترس ماست

[۲] . قرب الإسناد (ط - الحدیثة) ؛ متن ؛ ص۷۷

رحمته أحياء و أمواتا بريد العجلی و زرارة و أبو بصير و محمد بن مسلم أما إنه يا جميل سيبين لک أمر هذا الرجل إلی قريب قال جميل فو الله ما كان إلا قليلا حتی رأيت ذلک الرجل ينسب إلی آل أبی الخطاب قلت الله يعلم حيث يجعل رسالته قال جميل: و كنا نعرف أصحاب أبی الخطاب ببغض هؤلاء رحمة الله عليهم[1].

يعنی در زمان امام صادق ع با راويانی روبرو می شويم که سه کارکردی را که پيامبر ص برای ائمه اطهار ع بيان کرده است امام صادق ع وقتی می خواهد بفرمايد اينها جنبه ايجابی فرهنگی دارند همان کارکردها را برای اين راويان بر می شمرد. چگونه جامعه شيعی اين گونه شد؟ اين کادر سازی چگونه صورت گرفت و مهمترين عوامل ترغيب محدثين شيعه برای رسيدن به اين مقام چه بود؟ اين مساله در اعتبار سنجی خيلی مهم است و تقريبا در رويکردهای متاخرين به آن توجه نشده است و بيش از حد به دانش خوبی مثل اصول فقه پرداخته و از پيامدهای تخريبی آن غافل مانده اند.

۳- در گزارشی ديگر از کشی آمده است: محمد بن سعد الكشی بن مزيد و أبو جعفر محمد بن أبی عوف البخاری قالا: حدثنا أبو علی محمد بن أحمد بن حماد المروزی المحمودی رفعه قال: قال الصادق (ع) اعرفوا منازل شيعتنا بقدر ما يحسنون من رواياتهم عنا فإنا لا نعد الفقيه منهم فقيها حتی يكون محدثا. فقيل له أ و يكون المؤمن محدثا؟ قال يكون مفهما و المفهم محدث[2].

اين روايت از نظر ترغيب به سمت آموختن آموزه های دينی چقدر موثر است؟ وقتی امام به عنوان رهبر فرهنگی جامعه از کوفه دور است، و حکومت هم امام و اصحابشان را زير نظر دارد راهی نداريد جز تربيت راويانی که با زير و بم معارف دينی آشنا باشند به حدی که حضرت در بيان مقام اينها می فرمايد کانوا عيبه علمه يعنی وجود اينها ظرف علم امام ع شد. مجموعه ای از راويان بر اساس نياز سنجی تربيت شدند که داشته های عمومی و فراگير دين را داشته و به تعبيری دين شناس بودند تا کسی بتواند در کوفه پاسخگوی نيازهای دينی شما باشد به طور مثال شخصيتی جليل القدر مثل عبدالله بن محمد يعفور به امام می فرمايد من آنقدر پاسخ به سوالات دينی دادم که ظرفيتم تمام شده است و حضرت می فرمايد ما يمنعک من محمد بن مسلم در جای ديگر می فرمايد فعليک بهذا الجالس يعنی الزراره و در جای ديگر می فرمايد فعليک بهذا الاسدی يعنی ابوبصير (همان افرادی که اسمشان در روايت مذکور آمد). جايگزينانی در کوفه هستند که کل آموزه های دينی را در حد ظرفيت خودشان دارند و به بيانی هم توان تزريق فرهنگ به بدنه عمومی جامعه شيعی را دارند و هم توان شبهه زدايی را دارند.

[1] رجال کشی ص ۱۳۷

[2] همان ص ۳

اگر کتاب فضل العلم کافی را بخوانید راهبرد آموزشی اهل بیت ع را کشف خواهید کرد که چه عناصر و مقوماتی به عنوان یک نظام آموزشی بر آن حاکم است. ترغیب به دریافت حداکثری یکی از آن راهبردهاست؛ برتری بخشیدن به عالم عامل بر هفتاد هزار عابد[1] از راهبردهای دیگر است.

اینها نکات رجالی است که در ترسیم تاریخ تولید و نشر احادیث شیعه از آن غفلت می کنیم. می گویند علم یاد بگیر و فقیه شو تا محدث شوی و علمت را به کار ببند به این معنا که به نفع اجتماع شوی از هفتاد عابد بالاتر می شوید.به طوری که تا زمان ابن ابی عمیر نگاه اصحاب ما این بوده که ما فقیه تر از محمد بن مسلم تا آن زمان نداشته ایم و وقتی دلیلش را می پرسیم پاسخ این است که خود محمد بن مسلم[2] گفته: سی هزار سوال از امام باقر ع و شانزده هزار سوال از امام صادق ع پرسیده لذا در راس ینفون عن هذا الدین ... می آید.

با این عملکرد ائمه اطهار ع یک گروه از شیعه را تربیت کرده اند که هم می توانند آفات را از جامعه شیعه بزدایند و هم آفت شناسی کنند و هم دفع سموم کنند و هم شاگرد پروری کنند.

(حال سوال مهم تر این است که) این ٤٦ هزار داشته محمد بن مسلم چه اتفاقی باید برایش بیافتد؟ آیا با رفتن محمدبن مسلم باید این میراث از بین رود یعنی دوباره همین سیر در عصر امام صادق ع تکرار شود و شبهه آید و حضور مستقیم یا با واسطه امام نیاز باشد یا اینکه چاره ای اندیشیده شده برای اینکه این مجموعه بماند و نسلهای آینده هم از داشته ها و محتویات فرهنگی موجود در این مجموعه هاییکه زراره و محمد بن مسلم و برید و ابو بصیر دارند استفاده کنند و اگر قرار است نسلهای آینده از این (میراث) بهره مند شوند بهترین راهکار کدام است؟ بهترین راهکار به بند کشیدن این مجموعه هاست. باب الروایت مرحوم کلینی[3] را ببینید که ترغیب به کتابت و اعراب گذاری و حفظ و انتقال به نسلهای اینده که می گوید بنویس و گسترده کن دانشت را:

[1] . الکافی (ط - الإسلامیة) ؛ ج ١ ؛ ص٣٣ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع قَالَ: عَالِمٌ یُنْتَفَعُ بِعِلْمِهِ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِینَ أَلْفَ عَابِدٍ.

[2] . رجال الکشی - إختیار معرفة الرجال ؛ النص ؛ ص١٦٣: حَدَّثَنِی حَمْدَوَیْهِ بْنُ نُصَیْرٍ، قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِیسَی، عَنْ یَاسِینَ الضَّرِیرِ الْبَصْرِیِّ، عَنْ حَرِیزٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ مَا شَجَرَ فِی رَأْیِی شَیْءٌ قَطُّ إِلَّا سَأَلْتُ عَنْهُ أَبَا جَعْفَرٍ (ع) حَتَّی سَأَلْتُهُ عَنْ ثَلَاثِینَ أَلْفَ حَدِیثٍ وَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنْ سِتَّةَ عَشَرَ أَلْفَ حَدِیثٍ

[3] کافی ج١ ص٥١

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِی سَعِيدٍ الْخَيْبَرِیِّ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع اكْتُبْ وَ بُثَّ عِلْمَکَ فِی إِخْوَانِکَ فَإِنْ مِتَّ فَأَوْرِثْ كُتُبَکَ بَنِيکَ فَإِنَّهُ يَأْتِی عَلَى النَّاسِ زَمَانُ هَرْجٍ لَا يَأْنَسُونَ فِيهِ إِلَّا بِكُتُبِهِمْ[1]».

خطیب بغدادی در تاریخ ترجمه عبدالله بن سنان کوفی که خزانه دار چهار خلیفه عباسی است را می آورد اما آنقدر این شیعه ناب کتوم بوده که خطیب متوجه شیعه بودن او نشده است . مرحوم کلینی روایتی از عبدالله بن سنان دارد که ما به آن توجه نکرده ایم :

وَ عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع يَجِيئُنِی الْقَوْمُ فَيَسْتَمِعُونَ مِنِّی حَدِيثَكُمْ فَأَضْجَرُ وَ لَا أَقْوَى قَالَ فَاقْرَأْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَوَّلِهِ حَدِيثاً وَ مِنْ وَسَطِهِ حَدِيثاً وَ مِنْ آخِرِهِ حَدِيثاً[2].

چه باعث شده که عبدالله بن سنان این سوال را از امام ع بپرسد؟ فقه الحدیث این روایت چیست؟ و جواب امام چیست؟ فاضجر و لا اقوی یعنی ناتوان شده ام و توان کافی ندارم با انکه می آیند و حدیث شما را از من می شنوند ولی من دیگر توان ندارم.

چند نکته دراین سوال وجود دارد:

۱- کثرت: زیاد سراغ او می آمدند
۲- سماع کتاب
۳- اذن و ترک سماع و قرائت در زمان ناتوان

البته امام اجازه ترک نمی دهد و مرحوم کلینی به خوبی می داند این روایت را کجا قرار دهد که آن را در باب الروایه آورد.

لذا کتابت یک امر نهادینه در فرایند ضبط احادیث شیعی شد.اما سوال این است که این امر به عصر حضور اکتفا شد و ایا در کتب رجالی رد پایی از استمرار این امر یعنی تکیه بر کتابهای حدیثی در دریافت و انتقال معارف شیعی می بینیم؟ بله بسیار زیاد دیده می شود. برای اثبات این ادعا کافی سراغ کتابی مثل فهرست نجاشی برویم و واژه هایی مثل «جماعه من اصحابنا» ، «جماعات»، «خلق من اصحابنا» و «خلق من الناس»

[1] .کافی ط الاسلامیه ج۱ ص۵۲
[2] همان ص ۵۱

را جستجو کنیم این رد پا را بیابیم . دو مطلب را باید جستجو کنیم: یکی شواهد پراکنده و منسجم کتابت در میراث رجالی و حدیثی شیعه و دیگر تاثیر گذاری این نسبت به نسلهای آینده.

شواهد روایی کتابت در میراث رجالی و حدیثی

۱- مرحوم کلینی در کافی بابی دارند به نام باب البدع و الرای و المقاییس؛ این باب یکی از بابهایی است که در آن می توانید رئوس مدیریت فرهنگی اهل بیت ع را که بنده نام آن را «هشدارهای اهل بیت در فرایند دانش اندوزی»بیابید. در این باب دو حدیث است که برای یک حدیث پژوه قابل توجه است:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى ع قَالَ: قُلْتُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ إِنَّا نَجْتَمِعُ فَتَتَذَاكَرُ مَا عِنْدَنَا فَلَا يَرِدُ عَلَيْنَا شَيْءٌ إِلَّا وَ عِنْدَنَا فِيهِ شَيْءٌ مُسَطَّرٌ وَ ذَلِكَ مِمَّا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَيْنَا بِكُمْ ....[1].

روایت میگوید هر مساله ای که پیش می آید ما یک نوشته داریم(الا و عندنا شیء مسطر) و خودمان به ذهنمان رسید که این از نعمتهایی است که خداوند به برکت شما به ما داده است و ما مدیون شما هستیم

روایت دیگری از این باب است که قابل توجه است:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى ع جُعِلْتُ فِدَاكَ فُقِّهْنَا فِي الدِّينِ وَ أَغْنَانَا اللَّهُ بِكُمْ عَنِ النَّاسِ حَتَّى إِنَّ الْجَمَاعَةَ مِنَّا لَتَكُونُ فِي الْمَجْلِسِ مَا يَسْأَلُ رَجُلٌ صَاحِبَهُ تَحْضُرُهُ الْمَسْأَلَةُ وَ يَحْضُرُهُ جَوَابُهَا فِيمَا مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا بِكُمْ ...[2].

در این روایت محمد بن حکیم به حضرت می فرماید ما دین شناس شدیم(حضرت هم او را تخطئه نمی کند) و از مردم بی نیاز شدیم.این مضمون همان روایت اول است[3].

۲- از دیگر شواهد پراکنده روایتی است که مرحوم کلینی در باب ما یجوز من الوقف و الصدقه آورده است و این حدیث کاملا صحیح السند است:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ قَالَ: كُنْتُ شَاهِدَ ابْنِ أَبِي لَيْلَى فَقَضَى فِي رَجُلٍ جَعَلَ لِبَعْضِ قَرَابَتِهِ غَلَّةَ دَارِهِ وَ لَمْ يُوَقِّتْ وَقْتاً فَمَاتَ الرَّجُلُ فَحَضَرَ وَرَثَتُهُ ابْنَ أَبِي لَيْلَى وَ

---

[1] کافی ج۱ ص۵۷: این حدیث براساس برخی از مبانی که مبنای مشهور است حدیث صحیح السند است چون مهمترین مشکل آن محمد بن عیسی بن عبید است که مرحوم نجاشی ادعای شهرت در وثاقتش ارائه می کند

[2] .همان ص ۵۶

[3] . الکافی (ط - الإسلامیة) ؛ ج۲ ؛ ص۲۰: «حَتَّى كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ فَفَتَحَ لَهُمْ وَ بَيَّنَ لَهُمْ مَنَاسِكَ حَجِّهِمْ وَ حَلَالَهُمْ وَ حَرَامَهُمْ حَتَّى صَارَ النَّاسُ يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا كَانُوا يَحْتَاجُونَ إِلَى النَّاسِ.

حَضَرَ قَرَابَتُهُ الَّذِی جُعِلَ لَهُ الدَّارُ فَقَالَ ابْنُ أَبِی لَیْلَی[1] أَرَی أَنْ أَدَعَهَا عَلَی مَا تَرَکَهَا صَاحِبُهَا فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ الثَّقَفِیُّ أَمَا إِنَّ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ ع قَدْ قَضَی فِی هَذَا الْمَسْجِدِ بِخِلَافِ مَا قَضَیْتَ فَقَالَ وَ مَا عِلْمُکَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ ع یَقُولُ قَضَی أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ ع بِرَدِّ الْحَبِیسِ وَ إِنْفَاذِ الْمَوَارِیثِ فَقَالَ ابْنُ أَبِی لَیْلَی هَذَا عِنْدَکَ فِی کِتَابٍ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَأَرْسِلْ وَ ائْتِنِی بِهِ قَالَ لَهُ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ عَلَی أَنْ لَا تَنْظُرَ فِی الْکِتَابِ إِلَّا فِی ذَلِکَ الْحَدِیثِ قَالَ لَکَ ذَاکَ قَالَ فَأَرَاهُ الْحَدِیثَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع فِی الْکِتَابِ فَرَدَّ قَضِیَّتَهُ.

ابن ابی لیلی یک قضاوتی کرد و گفت چنین کند فقال له محمد بن مسلم الثقفی اما علی بن ابی طالب در این مسجد قضاوتی بر خلاف حکم تو داشته است. این محمد بن مسلمی مال همان جامعه ای است که مناسک حجشان را نمی دانستند اما در اینجا قد علم می کند و می گوید علی ع بر خلاف تو قضاوت می کرد. ابن ابی لیلی میگوید و ما علمک: مستند تو و دلیل تو چیست؟ یک نقل شفاهی را مستند می اورد و ابن ابی لیلی می گوید که: ایا این را در کتاب داری؟ یعنی از او سند مکتوب می خواهد. محمد بن مسلم میگوید بله سند مکتوب دارم. ابن ابی لیلی به نعم او اکتفا نمی کند و می گوید برو برایم بیاور. محمد بن مسلم نگفت فقط یک ورق و نوشته دارم بلکه گفت.... این جریان کتابت است و یک شبه این جریان فرهنگی درست نشد

۳- نمونه دیگر را کشی بیان کرده است :

حَدَّثَنِی حَمْدَوَیْهِ، قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ عِیسَی، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنِ ابْنِ بُکَیْرٍ، قَالَ دَخَلَ زُرَارَةُ عَلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ إِنَّکُمْ قُلْتُمْ لَنَا فِی الظُّهْرِ وَ الْعَصْرِ عَلَی ذِرَاعٍ وَ ذِرَاعَیْنِ، ثُمَّ قُلْتُمْ أَبْرِدُوا بِهَا فِی الصَّیْفِ، فَکَیْفَ الْإِبْرَادُ بِهَا وَ فَتَحَ أَلْوَاحَهُ لِیَکْتُبَ مَا یَقُولُ، فَلَمْ یُجِبْهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) بِشَیْءٍ، فَأَطْبَقَ أَلْوَاحَهُ فَقَالَ إِنَّمَا عَلَیْنَا أَنْ نَسْأَلَکُمْ وَ أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِمَا عَلَیْکُمْ، وَ خَرَجَ وَ دَخَلَ أَبُو بَصِیرٍ عَلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (ع) فَقَالَ إِنَّ زُرَارَةَ سَأَلَنِی عَنْ شَیْءٍ فَلَمْ أُجِبْهُ، وَ قَدْ ضِقْتُ «۱» فَاذْهَبْ أَنْتَ رَسُولِی إِلَیْهِ، فَقُلْ صَلِّ الظُّهْرَ فِی الصَّیْفِ إِذَا کَانَ ظِلُّکَ مِثْلَکَ وَ الْعَصْرَ إِذَا کَانَ مِثْلَیْکَ، وَ کَانَ زُرَارَةُ هَکَذَا یُصَلِّی فِی الصَّیْفِ، وَ لَمْ أَسْمَعْ أَحَداً مِنْ أَصْحَابِنَا یَفْعَلُ ذَلِکَ غَیْرَهُ وَ غَیْرَ ابْنِ بُکَیْرٍ[2].

این که می فرماید فتح الواحه لیکتب ما یقول نشان از یک عادت دارد.معلوم می شود هر وقت سراغ حضرت می رفته با خودش الواح را می برده و این طبیعی هم بوده چون اینها بعد مسافت داشته است و الا امکان توفیق در دریافت درست نداشتند.

[1] . در یک مقطع زمانی در کوفه عمده قضات از اهل رای بودند ابن ابی لیلی از همان افراد است چون اهل حدیث وارد عرصه قضاوت نمی شدند ومی ترسیدند و جرات اجتهاد نداشتند چرا که در عرصه قضاوت گاه نیاز به اجتهاد بود. ابن ابی لیلی هم از کسانی است که اشتباهات متعدد داشته و شیعیان هم دستش را رو کرده اند

[2] . رجال الکشی - إختیار معرفة الرجال، النص، ص: ۱۴۴

٤- نمونه دیگر«عبیدالله بن علی الحلبی[1]» است که شاهد بر نهادینه شدن کتاب محوری در عصر امام صادق ع و گسترش آن تا زمانهای بعد است و ما بر سر همین سفره نشسته ایم.

«عبید الله بن علی بن أبی شعبة الحلبی :مولی بنی تیم ....و صنف الکتاب المنسوب إلیه و عرضه علی أبی عبد الله علیه السلام و صححه قال عند قراءته: أ تری لهؤلاء مثل هذا؟ .... و قد روی هذا الکتاب خلقٌ من أصحابنا عن عبید الله و الطرقُ إلیه کثیرة و نحن جارون علی عادتنا فی هذا الکتاب و ذاکرون إلیه طریقا واحدا أخبرنا غیر واحد عن علی بن حبشی بن قونی الکاتب الکوفی عن حمید بن زیاد عن عبید الله بن أحمد بن نهیک عن ابن أبی عمیر عن حماد عن الحلبی[2].

این کتاب را گروهی از اصحاب ما از عبیدالله روایت کرده و طرق به این کتاب بسیار است و من یک طریق را ذکر می کنم.

٥- نمونه دیگر عبدالله بن سنان است که به دستگاه خلافت عباسی نفوذ کرده است. او کتبی دارد که جماعاتی از اصحاب کتب او را نقل کرده اند:

۵۵۸ - عبد الله بن سنان بن طریف :مولی بنی هاشم .....له کتاب الصلاة الذی یعرف بعمل یوم و لیلة و کتاب الصلاة الکبیر و کتاب فی سائر الأبواب من الحلال و الحرام. روی هذه الکتب عنه جماعات من أصحابنا لعظمه فی الطائفة و ثقته و جلالته. ...[3].

٦- نمونه دیگر ترجمه جمیل بن دراج است.که از طرق بسیار و روایات جماعات، مرحوم نجاشی فقط یک طریق را ذکر می کند:

۳۲۸ - جمیل بن دراج : ... له کتاب رواه عنه جماعات من الناس و طرقه کثیرة و أنا علی ما ذکرته فی هذا الکتاب لا أذکر إلا طریقا أو طریقین حتی لا یکبر الکتاب إذ الغرض غیر ذلک[4].

---

[1] .حدود دو سال پیش برخی از اساتید دانشگاه تهران پایان نامه ای را با عنوان «بررسی کتاب عبیدالله علی الحلبی» دفاع کردند که حکم به جعلی و وضعی بودن کتاب عبیدالله بن علی الحلبی کرده بود و مجله کتاب مبین چاپ کرده است و با خواندن این مقاله ناتوانی کسانی که به میراث حدیثی شیعه تاخته اند را متوجه شوید.

[2] .رجال نجاشی ص ۲۳۰

[3] همان ص ۲۱۴

[4] همان ص ۱۲۶

۷- ترجمه حسن بن علی الوشاء که نشان می دهد در این فرایند کتابت هم همه چیز به این راحتی نیست که نسخه را از دیگری اجازه بگیری و بروی بلکه باید استنساخ کنی و بعد قرائت یا سماع کنی و در پایان اجازه بگیری!

۸۰ – الحسن بن علی بن زیاد : الوشاء بجلی کوفی قال أبو عمرو: ... عن أحمد بن محمد بن عیسی قال خرجت إلی الکوفة فی طلب الحدیث فلقیت بها الحسن بن علی الوشاء فسألته أن یخرج لی (إلی) کتاب العلاء بن رزین القلاء و أبان بن عثمان الأحمر فأخرجهما إلی فقلت له: أحب أن تجیزهما لی فقال لی: یا رحمک الله و ما عجلتک اذهب فاکتبهما و اسمع من بعد فقلت: لا آمن الحدثان فقال لو علمت أن هذا الحدیث یکون له هذا الطلب لاستکثرت منه فإنی أدرکت فی هذا المسجد تسعمائة شیخ کل یقول حدثنی جعفر بن محمد و کان هذا الشیخ عینا من عیون هذه الطائفة. ...[1].

۸- در ترجمه علی بن حسن بن فضال مرحوم نجاشی به بلندی او را می‌ستاید و کتب بسیاری را برای او می شمارد تا به کتاب اصفیاء المومنین ع می رسد و می‌گوید: اصحاب ما این کتاب را موضوع می دانند و دلیل آن این است که چون شاگردان باواسطه علی بن حسن بن فضال از اساتید بی واسطه شان فقط با اجازه نقل می کنند. اولا فقط یک کتاب استثناء می شود و می گوید اصلی ندارد زیرا کتب دیگر این ویژگی مورد شک را ندارند

علی بن الحسن بن علی :بن فضال بن عمر بن أیمن ...و قد صنف کتبا کثیرة منها ما وقع إلینا: کتاب الوضوء کتاب الحیض و النفاس ....و رأیت جماعة من شیوخنا یذکرون الکتاب المنسوب إلی علی بن الحسن بن فضال المعروف ب أصفیاء أمیر المؤمنین علیه السلام. و یقولون إنه موضوع علیه لا أصل له و الله أعلم قالوا: و هذا الکتاب أُلصِقَ روایتُه إلی أبی العباس بن عقدة و ابن الزبیر و لم نر أحدا ممن روی عن هذین الرجلین یقول قرأته علی الشیخ غیر أنه یضاف إلی کل رجل منهما بالإجازة حسب. قرأ أحمد بن الحسین کتاب الصلاة و الزکاة

توضیح: علی بن حسن بن فضال دو شاگرد عمده دارد: یکی ابن عقده و یکی ابن زبیر کوفی که این دو شاگرد عمده میراث علی بن حسن بن فضال را نقل می کنند و شاگردان این دو شاگرد اتصالشان به کتاب به اجازه است نه سماع و قرائت! این یعنی کتاب محور هستند.

۹- نمونه دیگر یونس بن عبدالرحمن است که کشی می فرماید:

---

[1].رجال نجاشی ص ۳۹

«جعفر بن معروف قال سمعت یعقوب بن یزید یقع فی یونس و یقول کان یروی الأحادیث من غیر سماع[1]».

لذا فرایند تکیه به کتابهای حدیثی آنهم با این روش سماع و قرائت یک فرایند فراگیر می شود تا جاییکه در ذیل ترجمه محمد بن سنان می خوانیم که ایوب بن نوح می گوید : همه این احادیث را من از محمد بن سنان گرفته ام، دفتر را به شاگردانش می دهد و می گوید همه اینها را از محمد بن سنان گرفته ام ولی روا نمی دانم که شما از من نقل کنید چون محمد بن سنان در آخرش گفت هیچ کدام از اینها را من سماع و قرائت نکردم بل وجدته: در کتاب دیده اما چون فرایند سماع و قرائت رعایت نشده می گوید روا نمی دانم.

ذکر حمدویه بن نصیر أن أیوب بن نوح دفع إلیه دفترا فیه أحادیث محمد بن سنان فقال لنا: إن شئتم عن تکتبوا ذلک فافعلوا فإنی کتبت عن محمد بن سنان و لکن لا أروی لکم أنا عنه شیئا فإنه قال قبل موته: کلما حدثتکم به لم یکن لم سماع و لا روایة إنما وجدته[2].

برای نمونه های دیگر می توان موارد زیر را بیان کرد:

- ✓ به مقاله غیاث بن کلوب که در شماره سوم مجله علوم حدیث چاپ شده است که برای اثبات امامی بودن غیاث از این گونه داده های رجالی خیلی استفاده شده است هر چند به گمان ما شیخ طوسی به غلط ایشان را عامی می داند درحالیکه نه تنها قرینه بر عامی بودنش نداریم بلکه قرائن بر امامی بودنش داریم.
- ✓ جستجوی عنوان جماعه خیلی به ما کمک می کند تا این مطلب ثابت شود و عمدتا از اصحاب امام صادق ع هستند که یروی عنه جماعه داشته اند: «له کتاب یرویه عنه جماعه» برای ابراهیم بن نعیم العبدی و ابوالصلاح کنانی و ابراهیم عبدالحمید اسدی و ابراهیم بن احزم و ابراهیم بن عیسی و اسماعیل بن مهران و ...

نتیجه اینکه فرایند نهادینه کردن کتاب در شیعه یک فرایند همه گیر می شود تا حدی که یک راوی حتی اگر یونس بن عبدالرحمن هم باشد توان تخطی ندارد واگر تخطی کرد مورد اشاره قرار میگیرد. دوره مدیر فرهنگی جامعه از موطن جغرافیایی شیعیان و وجود چهار پدیده آزار دهنده از جمله از هم

---

[1]. رجال کشی ص ۴۹۳

[2]. رجال کشی ص ۵۰۶

گسیختگی فرهنگی جامعه و مجاورت با سه زیرگروه اعتزال[1] و اهل حدیث (که نوعی تساهل در آموزه های دینی را به نمایش می گذاشتند) و اهل رای (که به خود رایی در مقابل دیدگاه معصومین و تحمیل دیدگاه های خود به آموزه های دینی می پرداختند) ائمه را به این سو می برد که تربیت کادر کنند. تربیت کادر به این شکل صورت می گیرد که حد اقل بخشی از مخاطبان امام حجم حداکثری آموزه های دینی را داشته باشند و بتوانند در غیاب آنها، جامعه فرهنگی را مدیریت کنند و جانشین آنها باشند به طوری که کارایی آنها را داشته باشند. کارایی مثل زدودن شبهه فرهنگی و پاسبانی از فرهنگ و ... که همان ینفی عن هذا الدین... بود. حال مطلب مهم این است که این افراد یا با تمام داشته هایشان بعد از مدتی می روند و یا می روند اما داشته های آنها می ماند و از این دو گزینه ، امام ع امر به کتابت یعنی گزینه دوم را انتخاب کردند به طوری که به اصحاب می گفتند : نه تنها احادیث را بنویسید بلکه زیر و زبرش هم بگذارید تا برای دیگران به شکل کامل قابل اخذ باشد[2]. **این نهادینگی به عصر پس از حضور هم راه پیدا کرد که در قالب اطلاعات کتب رجالی می توانیم ببینیم.**

پیامدهای کتاب محور شدن شیعه

در مقدمه فقیه آمده مرحوم صدوق وقتی به ایلاق رفت ابوعبدالله نعمه به او گفت یک کتاب در دست مردم است به نام من لایحضره الطبیب که محمد بن زکریای رازی نوشته شما هم یک کتاب بنویس به نام من لایحضره الفقیه[3]. چه چیزی باعث شد که مرحوم صدوق توان پاسخگویی به این درخواست را داشته باشد. خود مرحوم صدوق در پاسخ به این سوال در جاییکه در می خواهد مقام علمی درخواست کننده را بیان کند می فرماید: هذا مع نسخه ...: کسی است که اکثر مصنفات یعنی ۲۴۵ کتاب از کتابهای مرا استنساخ و سماع کرده و اجازه روایت هم دارد . حال که صدوق می خواهد بنویسد اعتمادش به جمیع کتب موجود از

---

[1] .اعتزال یک جریان فرهنگی بود که به دنبال نفی حضور ائمه اطهار ع در عرصه انتقال آموزه های دینی در عرصه سیاسی بود

[2] .کافی ج ۱ ص ۵۲: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع أَعْرِبُوا حَدِيثَنَا فَإِنَّا قَوْمٌ فُصَحَاءُ.

[3] . من لایحضره الفقیه ج ۱ ص۲: فَإِنَّهُ لَمَّا سَاقَنِي الْقَضَاءُ إِلَى بِلَادِ الْغُرْبَةِ وَ حَصَلَنِي الْقَدَرُ مِنْهَا «۱» بِأَرْضِ بَلْخَ مِنْ قَصَبَةِ إِيلَاقَ «۲» وَرَدَهَا الشَّرِيفُ الدَّيِّنُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْمَعْرُوفُ بِنِعْمَةَ «۳» وَ هُوَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع فَدَامَ بِمُجَالَسَتِهِ سُرُورِي وَ انْشَرَحَ بِمُذَاكَرَتِهِ صَدْرِي وَ عَظُمَ بِمَوَدَّتِهِ تَشَرُّفِي لِأَخْلَاقٍ قَدْ جَمَعَهَا إِلَى شَرَفِهِ مِنْ سَتْرٍ وَ صَلَاحٍ وَ سَكِينَةٍ وَ وَقَارٍ وَ دِيَانَةٍ وَ عَفَافٍ وَ تَقْوَى وَ إِخْبَاتٍ «۴» فَذَاكَرَنِي بِكِتَابٍ صَنَّفَهُ- مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا الْمُتَطَبِّبُ الرَّازِيُّ «۵» وَ تَرْجَمَهُ بِكِتَابِ مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الطَّبِيبُ- وَ ذَكَرَ أَنَّهُ شَافٍ فِي مَعْنَاهُ وَ سَأَلَنِي أَنْ أُصَنِّفَ لَهُ كِتَاباً فِي الْفِقْهِ وَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ الشَّرَائِعِ وَ الْأَحْكَامِ مُوفِياً عَلَى جَمِيعِ مَا صَنَّفْتُ فِي مَعْنَاهُ وَ أُتَرْجِمُهُ بِكِتَابِ مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيهُ «۶»- لِيَكُونَ إِلَيْهِ مَرْجِعُهُ وَ عَلَيْهِ مُعْتَمَدُهُ وَ بِهِ أَخْذُهُ وَ يَشْتَرِكَ فِي أَجْرِهِ مَنْ يَنْظُرُ فِيهِ وَ يَنْسَخُهُ وَ يَعْمَلُ بِمُودَعِهِ هَذَا مَعَ نَسْخِهِ لِأَكْثَرِ مَا صَحِبَنِي مِنْ مُصَنَّفَاتِي «۷» وَ سَمَاعِهِ لَهَا وَ رِوَايَتِهَا عَنِّي وَ وُقُوفِهِ عَلَى جُمْلَتِهَا وَ هِيَ مِائَتَا كِتَابٍ وَ خَمْسَةٌ وَ أَرْبَعُونَ كِتَاباً فَأَجَبْتُهُ أَدَامَ اللَّهُ تَوْفِيقَهُ إِلَى ذَلِكَ لِأَنِّي وَجَدْتُهُ أَهْلًا لَهُ وَ صَنَّفْتُ لَهُ هَذَا الْكِتَابَ بِحَذْفِ الْأَسَانِيدِ لِئَلَّا تَكْثُرَ طُرُقُهُ وَ إِنْ كَثُرَتْ فَوَائِدُهُ وَ لَمْ أَقْصِدْ فِيهِ قَصْد

اول تا آن روز بوده مثل کتاب حریز بن سجستانی و کتاب عبیدالله علی حلبی و کتب علی بن مهزیار و کتب حسین بن سعید و .. که این کتابها در همان فرایند نهادینه شدن به دست او رسیده است. انها را می شمارد تا جامع ابن ولید که جزو آخرین نگاشته های شیعه در عصر صدوق است. این پیش بینی و تاسیس یک فرایند توسط ائمه اطهار ع در انتقال میراث حدیثی شیعه است تا آیندگان بتوانند با تکیه بر آن نیازهای فرهنگی شان را پاسخ دهند. مرحوم شیخ طوسی[۱] در حدود ۲۳ سالگی به بغداد آمده و تهذیب را در ۲۷ سالگی نوشته اند و تکیه گاه ایشان چنانچه در مقدمه تهذیب می فرماید کتب احادیث پیشینیان بود. کتاب محور شدن شیعه سه پیامد داشت که هر سه پیامدش به نفع ماست.

۱- توان اتهاماتی که به راویان زده می شود، از جمله: ترجمه محمد بن اورمه[۲]؛ ترجمه محمد بن بحر الرهنی[۳]؛ علی بن محمد الشیره قاسانی[۴]؛ ابوطالب انباری[۵]؛حسین بن عبیدالله بن سهل قمی؛حسین بن یزید نوفلی[۶] و ... که نجاشی در همه این اتهامات تردید می کند و دلیلش این است که می گوید کتابهایشان دست من است و این اتهامات د رکتابهایشان نیست-کتبه صحاح[۷] یا و ما رأینا له روایة تدل علی هذا[۸] یا و ما ادری من این قیل هذا[۹] یا اینکه ابن غضائری با همه سختگیریش، در مقابل همه قمیون می‌ایستد و می‌گوید : اتهمه القمیون بالغلو و حدیثه نقی لا فساد فیه و ما رایت شیئا ینسب إلیه[۱۰]

۲- رقم خوردن روش خاص اعتبارسنجی: وقتی سراغ کتابهای رجالی و پیشینه تاریخ حدیث شیعه می رویم اثبات می شود که مهمترین عامل در پذیرش یا عدم پذیرش روایات نقد محتوایی است:

---

[۱] . ما توجه نداریم که شیخ طوسی با تغییر رویه اعتبار سنجی بغداد چه کرد؟ شیخ طوسی عطیه الهی به حوزه بغداد بود و دیدگاهی که به سمت عقل گرایی می رفت را به سمت اعتبار سنجی قمی ها که نقد محتوایی با تکیه بر داده های معروف حدیثی بود.

[۲] .رجال نجاشی ص ۳۲۹

[۳] .رجال نجاشی ص ۳۸۴

[۴] .رجال نجاشی ص ۲۵۵

[۵] رجال نجاشی ص ۲۳۲

[۶] .رجال نجاشی ص ۳۸

[۷] .رجال نجاشی ص ۳۲۹(ذیل ترجمه محمد بن اورمه)

[۸] رجال نجاشی ص ۳۸(ذیل ترجمه حسین بن یزید نوفلی)

[۹] .رجال نجاشیس ص ۳۸۴(ذیل ترجمه محمد بن بحر الرهنی)

[۱۰] .ابن غضائری ج۱ ص۹۳(ذیل ترجمه محمدبن اورمه) نمونه دیگر که استاد نفرمودند اما از جستجوی عبارات مذکور به دست می آید: رجال طوسی در ترجمه یونس بن عبدالرحمن ص ۳۶۸: طعن علیه القمیون و هو عندی ثقة.

مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ، قَالَ حَدَّثَنِی عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ حَدَّثَنِی أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی، عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِیزِ، عَنْ جَمِیلِ بْنِ دَرَّاجٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ، قَالَ لِی: یَا جَمِیلُ لَا تُحَدِّثْ أَصْحَابَنَا بِمَا لَمْ یُجْمِعُوا عَلَیْهِ فَیُکَذِّبُوکَ[1].

در این روایت حضرت نمی فرماید دروغ نگو! بلکه می گوید خلاف باور عمومی حرف نزن و الا تکذیبت می کنند.**در روایتی دیگر یونس نزد امام رضا ع می رود و از حرفهای اصحاب نسبت به خودش شکایت می کند امام می فرماید : دارهم فان عقولهم لاتبلغ[2] و در نقل دیگر می فرماید:فان کلامیک یدق علیهم[3] ودر نقل دیگر می فرماید:حدِّث الناس بمایعرفون واترکهم ممالایعرفون[4]؛ اینها نقد محتوایی است و داوری آنها داوری آثار است.اصحاب ما که راویان را را در عصرهای بعد ندیده بودند اما آثار آنها را هست کما اینکه مرحوم صدوق گفت:** جَمِیعُ مَا فِیهِ مُسْتَخْرَجٌ مِنْ کُتُبٍ مَشْهُورَةٍ عَلَیْهَا الْمُعَوَّلُ وَ إِلَیْهَا الْمَرْجِعُ مِثْلُ کِتَابِ حَرِیز...[5] این نقد محتوایی است.

۳- دگرگونی مفهوم واژه های توصیفی : ما از این نکته کاملا غافلیم، به گونه ای که دامنه توصیفی مفهوم وثاقت بسیار فراتر از آن چیزی است که ما الان برداشت می کنیم همچنین دامنه تخریبی مفهوم ضعف بسیار بسیار کمتر از تصور کنونی ماست.

---

[1]. رجال الکشی – إختیار معرفة الرجال ؛ النص ؛ ص۲۵۱

[2]. رجال الکشی – إختیار معرفة الرجال ؛ النص ؛ ص۴۸۸: عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْقُتَیْبِیُّ، قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو مُحَمَّدٍ الْفَضْلُ بْنُ شَاذَانَ، قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو جَعْفَرٍ جَعْفَرِ الْبَصْرِیُّ، وَ کَانَ ثِقَةً فَاضِلًا صَالِحاً، قَالَ، دَخَلْتُ مَعَ یُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَلَی الرِّضَا (ع) فَشَکَا إِلَیْهِ مَا یَلْقَی مِنْ أَصْحَابِهِ مِنَ الْوَقِیعَةِ! فَقَالَ الرِّضَا (ع): دَارِهِمْ فَإِنَّ عُقُولَهُمْ لَا تَبْلُغُ

[3]. رجال الکشی – إختیار معرفة الرجال ؛ النص ؛ ص۴۸۸حَمْدَوَیْهِ بْنُ نُصَیْرٍ، قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ عِیسَی بْنِ عُبَیْدٍ، عَنْ یُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، قَالَ، قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ: یَا یُونُسُ ارْفُقْ بِهِمْ فَإِنَ کَلَامَکَ یَدِقُّ عَلَیْهِمْ قَالَ، قُلْتُ إِنَّهُمْ یَقُولُونَ لِی زِنْدِیقٌ! قَالَ لِی: وَ مَا یَضُرُّکَ أَنْ یَکُونَ فِی یَدِکَ لُؤْلُؤَةٌ یَقُولُ النَّاسُ هِیَ حَصَاةٌ، وَ مَا کَانَ یَنْفَعُکَ أَنْ یَکُونَ فِی یَدِکَ حَصَاةٌ فَیَقُولَ النَّاسُ لُؤْلُؤَةً.

[4]. رجال الکشی – إختیار معرفة الرجال، النص، ص: ۴۸۷: حَدَّثَنِی آدَمُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِی عَلِیُّ بْنُ حَسَنٍ «۱» الدَّقَّاقُ النَّیْسَابُورِیُّ، قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَی السَّمَّانُ، قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِیسَی بْنِ عُبَیْدٍ، عَنْ أَخِیهِ جَعْفَرِ بْنِ عِیسَی، قَالَ، کُنَّا عِنْدَ أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا (ع) وَ عِنْدَهُ یُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، إِذَا اسْتَأْذَنَ عَلَیْهِ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ، فَأَوْمَی أَبُو الْحَسَنِ (ع) إِلَی یُونُسَ: ادْخُلِ الْبَیْتَ! فَإِذَا بَیْتٌ مُسْبَلٌ عَلَیْهِ سِتْرٌ، وَ إِیَّاکَ أَنْ تَتَحَرَّکَ حَتَّی تُؤْذَنَ لَکَ! فَدَخَلَ الْبَصْرِیُّونَ وَ أَکْثَرُوا مِنَ الْوَقِیعَةِ وَ الْقَوْلِ فِی یُونُسَ، وَ أَبُو الْحَسَنِ (ع) مُطْرِقٌ، حَتَّی لَمَّا أَکْثَرُوا وَ قَامُوا فَوَدَّعُوا وَ خَرَجُوا: فَأَذِنَ لِیُونُسَ بِالْخُرُوجِ، فَخَرَجَ بَاکِیاً فَقَالَ: جَعَلَنِیَ اللَّهُ فِدَاکَ إِنِّی أُحَامِی عَنْ هَذِهِ الْمَقَالَةِ وَ هَذِهِ حَالِی عِنْدَ أَصْحَابِی! فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ (ع): یَا یُونُسُ وَ مَا عَلَیْکَ مِمَّا یَقُولُونَ إِذَا کَانَ إِمَامُکَ عَنْکَ رَاضِیاً! یَا یُونُسُ حَدِّثِ النَّاسَ بِمَا یَعْرِفُونَ، وَ اتْرُکْهُمْ مِمَّا لَا یَعْرِفُون

[5]. من لا یحضره الفقیه ؛ ج۱ ؛ ص۳